

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ

الْمُرْسَلِينَ

وختامِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ

الطَّاهِرِينَ

وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعِنْوَانِ الْبَصْرِيِّ:

مَعَ ذَلِكَ لِي أَوْرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ وَ

النَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي وَخُذْ عَن مَالِكٍ وَاخْتَلَفَ

إِلَيْهِ كَمَا كُنْتَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ.

«امام صادق علیه‌السلام به عنوان بصری

می‌فرمایند: "وقت مرا نگیر! من در طول شبانه‌روز  
اوراد و اذکاری دارم که این رفت و آمد تو مانع است؛  
پس مرا از ورد و ذکرم باز ندار و همان‌طور که قبلاً به  
مالک بن انس مراجعه می‌کردی الآن هم به او مراجعه  
کن!"»

در جلسه گذشته راجع به آیه شریفه (وَ لِلّٰهِ

الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا)<sup>۱</sup> و کیفیت

استدعا و چگونگی طلب کردن از خداوند و

مقدمات لازم آن مطالبی عرض شد.

## طلب وصول به کمال، نیاز فطری انسان

صحبت در این است که آیا طلب امری

اعتباری است، یا نیازی فطری؟ آیا اینکه انسان از

پروردگار تحقق اسماء و صفات الهی در وجود خود

را طلب می‌کند، امری خارج از اهداف زندگی تلقی

می‌شود؟ آیا خداوند به واسطه طلب بنده خود

---

<sup>۱</sup> سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۰. الله‌شناسی، ج ۳، ص ۳۶۰:

«از برای خداوند اسماء نیکوترین و نام‌های بهترین وجود دارد؛ پس او را با  
آن اسماء و نام‌های بهترین بخوانید!»

خوشحال می‌شود و او را در زمره مقربین و صالحین  
درمی‌آورد و اگر ما طلب نکنیم بهشت خدا خالی  
می‌ماند و لذا ما منتی داریم، یا اینکه طلب، نیازی  
فطری است؟

طی جلسات گذشته، درباره نیاز ذاتی انسان  
به ورود در مقام اسماء و صفات الهی و لزوم رفع  
حُجُبِ ظلمانی و به فعلیت رساندن استعدادهایی که  
خداوند در کُمون انسان قرار داده است، مطالبی ذکر  
شد. عرض شد که راه سیر و سلوک و طریق الی الله،  
مسیر طبیعی و نیاز فطری و وجدانی بشر است؛ اگر  
طلب نکنیم چه کنیم و این مردمی که در مقام طلب  
نیستند چه تاج کرامتی بر سر خود گذاشته‌اند؟  
افرادی که دنیای خود را بدون هدف و نتیجه  
می‌گذرانند، از آن مسیر طبیعی خود خارج شده‌اند و  
گوهر ارزشمندی که قابلیت نگین شدن برای دست  
سلطان را دارد به دست اطفالی سپرده‌اند که آن را خرد  
می‌کنند و دیگر ارزش و استعداد جلا و پرداخت و  
به فعلیت رساندن آن را از بین می‌برند.

گذشت که معنای فقره (فَادْعُوهُ بِهَا) در آیه

شریفه (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا) این است

که انسان باید خود را در تحت سیطره و نفوذ و تأثیر تکوینی اسماء الهی قرار دهد. فقط نشستن و تسبیح انداختن و یا الله گفتن و بعد به هر کار دلخواهی دست زدن، خود را گول زدن است.

**توسل به اسماء پروردگار، طریق وصول به**

**کمال مطلق**

همان طور که وجود مقدس پروردگار در مقام

ذات، حقیقت محض و کمال مطلق است، اسماء

الهی که تراوشات آن ذات و صفات الهی که لازمه آن

اسماء هستند



نیز به اطلاق و کمال پروردگار دارای حقیقت مطلقه و کمال مطلق می‌باشند؛<sup>۱</sup> لذا کسی که می‌خواهد خود را به آن کمال مطلق برساند باید از راه‌هایی که طریق رسیدن به آن مقصد است صعود کند و بالا برود.

آیا غیبت کردن، تهمت زدن، وقت خود را بیهوده گذراندن، با خلق خدا بدرفتاری کردن، منافع را برای خود خواستن، در قضایا و در مسائل خودمحور بودن و معیارها را با ملاک‌های شخصی سنجیدن، راه‌های رسیدن به خداست؟! اگر کسی بنشیند و دست به هر کاری بزند و هر تصمیمی که می‌خواهد بگیرد و دل خود را به چند کلامی از اذکار و اوراد و آیات قرآن خوش کند، باید بداند که به بیراهه رفته است

وَلَمْ يَزِدْ مِنْ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا

؛<sup>۲</sup> انسان به هر مقدار که برخلاف آن طریق

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون کمال مطلق اسماء و صفات الهی رجوع شود به الله‌شناسی، ج ۱، ص ۲۲۶.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۱، ص ۴۵.

حرکت کند، از آن مبدأ فاصله گرفته است و هیچ اثری بر اعمال او مترتب نمی‌شود.

## تمثیلی در کیفیت تحقق اسماء الهی در وجود

### انسان

اسماء الهی حکم دانشگاهی را دارد که یک دانشجو می‌خواهد در آن تحصیل کند. اگر دانشجو را به سالن تشریح نبرند، نمی‌تواند صحت و سقم مطالبی را که در فیزیولوژی و امثال ذلک می‌خواند، تشخیص دهد؛ نمی‌تواند اثرات میکروب را بر اعضاء و جوارح و سیستم‌های بدن ببیند. دانشجو باید آنچه را استاد تدریس می‌کند عملاً با چشم خود مشاهده کند؛ باید خودش سیستم گردش خون و تأثیر دارو و سم را بر سیستم عصبی بدن مشاهده نماید؛ باید آنچه در کتب مختلف خوانده در مقام عمل پیاده کند و فقط به عنوان یک تئوری به آنها اکتفا نکند که ممکن است در آنها اشتباهاتی وجود داشته باشد.

اگر قرار باشد که شخص آنچه را استاد درس می‌دهد طوطی‌وار حفظ کند، این مطالب فقط به عنوان یک نوار در ذهن او وجود دارد و نمی‌تواند





وجدان کند.

یک دانشجوی مهندسی معماری که نحوه ساختن و ساپورت کردن پل، ستون زدن و امثال ذلک را مطالعه می‌کند، باید میزان فشار و تناژی را که بر هر ستون وارد می‌شود محاسبه کند و در مقام عمل نیز تجربه نماید؛ من باب مثال عملاً مشاهده کند که یک زاویه بسته شده به یک پل چقدر می‌تواند از فشار وارد شده بر هر سانتیمتر مکعب پل کم کند. نتیجه اینکه اگر عملاً دانش خود را تجربه نکند و بعد از چند سال درس خواندن دست به کاری بزند، یک مرتبه به واسطه عدم تحمل وزن اضافی، یک ساختمان چند طبقه فرو می‌ریزد.

راه خدا و طریق الی‌الله نیز از همین قبیل است. خداوند متعال دارای اسماء مختلفه کلّیه است؛ و دود، رحیم، علیم، رازق، عطوف، مدیر، مدبّر، قادر، اسماء کلّیه الهی هستند که هر کدام از اینها اثر خاصی در عالم تکوین به وجود می‌آورند. البته منظور از عالم تکوین فقط عالم ماده نیست، بلکه جمیع عوالم زاییده شده از اسماء کلّیه الهی را شامل می‌شود.

در وجود هر کدام از ما به تناسب موقعیت‌های مختلف، صفات و اندوخته‌هایی نهفته است. آثاری که از ما بروز و ظهور می‌کند نتیجه آن صفات و اندوخته‌هایی است که در وجود ما قرار دارد، و این یک مطلب بدیهی است. شخصی که قوه تدبیرش پسندیده و در حدّ مطلوبی است، باید مسئول یک نهاد و سازمان شود، نه آن کسی که در آن حد نیست؛ اگر جای این دو را عوض کنند فساد پیدا می‌شود، چراکه عمل خارجی معلول صفات نفسانی است و به مقدار قوّت و ضعف آن صفات، عمل خارجی نیز تفاوت پیدا می‌کند. امام جماعت در مسجد یک قریه، به مقداری که مسائل حلال و حرام و احکام زکات را بداند کفایت می‌کند، ولی صرف اطلاع از مسائل مربوط به گاو و گوسفند در مورد امام جماعت مسجدی که مراجعه‌کنندگان آن دارای سطوح عالی علمی هستند، دیگر مکفی نخواهد بود و در صورتی که جای هر کدام از این دو نفر را عوض کنند، عمر یکی از آنها ضایع شده، و دیگری فساد



به بار می آورد.

کلام مرحوم علامه طهرانی پیرامون

چهل مداری حکومت‌های دنیوی

مرحوم والد رضوان الله علیه در همان

سال‌های بعد از سنه چهل و دو گاهی افراد فاضل و

خوش‌بیانی را که می‌توانستند مسائل روز را مطرح

کنند، به مسجد قائم دعوت می‌فرمودند؛ مانند

مرحوم آیه‌الله آذری که اخیراً به رحمت خداوند

رفته‌اند و دیگر مرحوم صدر بلاغی که خداوند ایشان

را هم مورد رحمت خود قرار دهد.

مرحوم صدر بلاغی بسیار بلیغ و خوش‌بیان

بود. بنده باینکه در آن موقع کوچک بودم و تقریباً

هشت سال داشتم، ولی در همان دوران در من یک

روحیه تجسّسی وجود داشت که می‌خواستم از همه

چیز سر در بیاورم. شب‌ها بعد از اتمام منبرِ مرحوم

صدر بلاغی ماشینی می‌آمد و اول ایشان را به اتفاق

مرحوم آقا به منزل می‌رساند و بعد ما را به منزلی که

در خیابان آهنگ داشتیم می‌آورد. بنده به

صحبت‌هایی که در بین راه می‌شد به‌خوبی گوش

می‌دادم و الآن تمام آنها را بدون هیچ تغییری در ذهن دارم.

یکی از آن شب‌ها که مرحوم آقا با مرحوم صدر بلاغی در قسمت عقب و من هم در قسمت جلوی ماشین نشسته بودیم، صحبت از کیفیت اداره اجتماع دنیا پیش آمد که نه تنها جامعه ایران بلکه دنیا بر چه محوری می‌گردد. ایشان به مرحوم صدر بلاغی رو کردند و فرمودند:

آقا، دنیا براساس جهل می‌گردد، جهل! شما ببینید قوانینی را که حکومت‌ها وضع می‌کنند آیا قوانین علمی و منطقی و عقلایی است یا قوانینی براساس کثرت‌طلبی دنیا، شهوت و رسیدن به مادیات!؟

آیا در حال حاضر هیچ‌گاه اتفاق افتاده که وقتی می‌خواهند رئیس‌جمهوری را در دنیا انتخاب کنند، در تبلیغاتش مدارک علمی او را مورد توجه قرار دهند؟! مثلاً اینکه برای تبلیغ انتخاباتی ریاست‌جمهوری امریکا هنرپیشه‌ها را می‌آورند بدین معناست که دنیا را به‌دست یک هنرپیشه

می دهند. اگر فردی به رئیس جمهور عراق بگوید که  
شما صرف نظر از درجه نظامی، چه علم و مدرک و  
تخصصی دارید، جز



اینکه بگوید: تخصص و هنر من کُشتن و مملکت را نابود کردن و روی پای خود ایستادن است، پاسخی نخواهد داشت.

اگر دانشمند یا مخترعی بخواهد از کشوری به کشور دیگر سفر کند، نهایتاً صد نفر از افرادی که او را می‌شناسند و با او در تماس هستند به استقبال او می‌روند، درحالی‌که شخصاً به یاد دارم در روزنامه‌های زمان سابق نوشته شده بود که وقتی یکی از هنرپیشه‌های خارجی به ایران آمده بود، تا دو کیلومتری خیابان‌های فرودگاه بسته شده بود؛ تمام این قضایا به جهت حکومت جهل است.

آیا این استقبال عجیب نسبت به افرادی که از ایران به کشورهای خارجی می‌روند و چند لگد به یک توپ می‌زنند، براساس عقل است؟! آن‌هم مسئله‌ای که اگر نگوئیم نود درصد، حداقل شصت درصد مربوط به شانس است؛ این عقل ما و عقل دنیای امروز است!

جالب اینکه سردمداران مردم نیز در مقابل این قضیه موضع می‌گیرند! ما که به‌عنوان رهبر و لیدر و



خط‌دهنده و حرکت‌دهنده جامعه به سمت کمال هستیم، منفعلانه و متأثر از این جریان احساسی، آن را به عنوان یک ارزش به دنیایی اعلام کنیم که از ما این توقع را ندارد.

می‌گویند که اگر یک‌هزارم از این مبالغ عجیبی را که امروزه در دنیا برای ورزش خرج می‌شود، صرف بهبود بهداشت جهانی کند، به طور کلی ریشه تمام امراض از روی زمین برداشته می‌شود؛ آیا واقعاً عقلائی است که این همه فقر، بیچارگی، مرض و فلاکتی را که وجود دارد در یک طرف قرار دهیم و دویدن آقایان از این طرف به آن طرف را در یک طرف دیگر قرار دهیم؟! برای اساس است که ایشان می‌فرمودند: «دنیا بر اساس جهل می‌گردد.»

معنای این جمله آن است که محوریت دنیا بر اساس علم نیست؛ وقتی پیچ رادیو را باز می‌کنید، به جای صحبت از تعالی اخلاقی و کشفیات علمی، صحبت از زدن و گرفتن و کشتن و این قبیل مسائل است؛ این محوریت جهل است نه علم!

تأکید مرحوم آیه‌الله صدر بلاغی نسبت به  
کلام مرحوم علامه پیرامون حکومت جهل در  
دنیای امروز



علی کلّ حال در آن شب مرحوم آقا این مطلب را به مرحوم صدر بلاغی فرمودند و ایشان هم شب بعد عیناً آن را بالای منبر بیان کردند و گفتند: «ببینید چنین مغز متفکری می‌گوید دنیا براساس جهل است.»

**احضار مرحوم علامه به سازمان امنیت ملی،  
به جهت سخنان آیه‌الله صدر بلاغی در مسجد**

**قائم**

دو روز بعد، از سازمان امنیت برای مرحوم آقا یک ورقه آمد که به جهت اهانت منبری شما به اعلی حضرت، به سازمان امنیت تشریف بیاورید!

شخصی که در سازمان امنیت با ایشان صحبت کرد، گفته بود: «ما می‌دانیم حرف شما درست است، ولی هر حرفی را نباید بیان کرد»؛ ایشان فرموده بودند: «این مطلبی را که این آقا در بالای منبر گفته‌اند یک صحبت خصوصی بوده است.» او نیز گفته بود: «ما هم هزار حرف خصوصی داریم، اما چرا شما گذاشتید این حرف در بیرون مطرح شود؟» مرحوم آقا پاسخ داده بودند: «مگر

ایشان بچه است که من جلوگیری کنم؟! ایشان منبری معروف و فاضل و خوش صحبتی است و خودش باید تشخیص دهد چه چیزی را بیان کند و چه چیزی را بیان نکند.»

این جریان مفصل است و خلاصه از مرحوم والد تعهد گرفتند که دیگر مرحوم صدر بلاغی را دعوت نکنند.

## ریشه تمام محرومیت‌ها و درگیری‌های جهان

### در جهل به اسماء الهی

باری، اینکه فقر و فلاکت در دنیا حاکم گشته و بسیاری از ممالک حتی از امکانات اولیه سلامتی و بهداشتی محرومند، اینکه همه به جان یکدیگر افتاده‌اند، اینکه از نقطه نظر فرهنگی همه در انحطاط قرار دارند، تمام از جهل است.

امریکا برای اینکه قیمت گندم خود را در سطح دنیا ثابت نگه دارد، گندم مازاد را به افریقا نمی‌دهد و در دریا می‌ریزد؛ این از جهل است و آنها اسم رازق پروردگار را نفهمیده‌اند و به اسم ودود و رحمان و رحیم پروردگار نرسیده‌اند؛ اگر می‌رسیدند

چنین کاری نمی‌کردند و دیگر یک نفر در این دنیا بدون سرپرست و دارای مشکلات باقی نمی‌ماند.

## امکانات دنیوی در اختیار جهل است نه منطق

امکانات موجود در اختیار جهل قرار گرفته

است نه منطق؛ آیا سرمایه ممالک را در مسائلی که

به نفع جامعه است خرج می‌کنند؟! نفت را از چاه

بیرون می‌کشند و

صرف تخیلات و اوهام می‌کنند؛ در فیلم‌ها، تبلیغات، مسائلی که منافی عفت و رشد و تکامل است و در جهت انحطاط جامعه قرار دارد صرف می‌کنند.

مهم‌ترین کمپانی تبلیغی و شبکه خبررسانی و اطلاعات دنیا در دست امریکاست. رئیس این کمپانی یک شخص صهیونیست است و خدا می‌داند که چه مسائل و جریاناتی وجود دارد و در سال‌های آینده چه بر سر مردم خواهد آمد!

در تبلیغات این کمپانی دعای کمیل و صباح امیرالمؤمنین را که نمی‌گذارند؛ در این مؤسسه پنج‌هزار راه برای خیانت، جنایت، فحشاء، از بین رفتن مسائل اصیل و استعدادهای نفسانی، فروافتادن در مهالک، ازدست‌دادن بنیه انسانی و عقل منطقی بشر وجود دارد. اینکه حتی راه‌هایی برای فحشاء و جنایت در اختیار قرار داده می‌شود به این جهت است که دنیا براساس جهل می‌گردد.

**معنای دقیق جهل به محرومیت از حقیقت**

**اسماء پروردگار**

منظور از جهل بی‌تدبیری نیست؛ اتفاقاً بسیار

مدیر و مدبّرند و به هر مقدار که در اسم رازق و ودود و رحیم و عطوف پروردگار عقب افتاده‌اند، در مدیریت و تدبیر جلو افتاده‌اند و مردم را دستخوش ملعبه خود کرده‌اند.

**دو وظیفه مهمّ سالک برای تحقق دادن اسماء**

**الهی در نفس**

پروردگار، رحمت خود را به صورت عام، از راه‌ها و ابزار و وسایلی در عوالم مختلفه تکوین به منصفه بروز و ظهور می‌گذارد؛ برای اینکه انسان بتواند حقیقت اسماء الهی را در وجود خود محقّق کند و از آن راه‌ها عبور کند، باید دو مسئله را در سلوک مورد توجه قرار دهد:

**وظیفه اول: شناخت اسماء و صفات و روشن**

**شدن جهت منطقی آنها**

مسئله اول: شناخت اسماء و صفات و روشن

شدن جهت منطقی اسماء و صفات الهی است؛ مثلاً باید

برای فرد روشن شود که آیا عدل صحیح است یا

صحیح نیست؟ آیا ودّ و محبت يك ارزش است یا



خلاف ارزش؟ آیا علم و رسیدن به معرفت، کمال است  
یا ضدّ کمال؟ آیا کمک و رحمت و عطوفت و دستگیری  
از بیچارگان و اصدقاء دینی ارزش است یا ضد  
ارزش؟

به عبارت دیگر انسان باید بفهمد که خداوند  
متعال به واسطه اسماء و صفات خود در عالم خلق  
تدبیر می کند و معنای ودود، علیم، قادر، عَفُوٌّ و غفور  
بودن خداوند را ادراک

کند. غفور به کسی می‌گویند که در عین قدرت و امکان انتقام از هر جهت، کفّ نفس و غمض عین می‌کند و می‌گذرد؛ آیا این صفت ارزش است یا ضد ارزش؟

## وظیفه دوم: به‌کارگیری عملی اسماء و صفات

### در زندگی روزمره

مسئله دوم: آنکه انسان بعد از فهم این مسئله،

آن اسماء و صفات را به‌کار گیرد و در وجود خود محقق کند. این معنای جمله بزرگان است که می‌فرمایند:

«سالك باید شب بلند شود و کار کند و در روز خرج

کند.»<sup>۱</sup> شب آرامش و سکونت دارد و در شب نفوسی

که در مقام مُعارضت و ممانعت و تضاد هستند،

استراحت می‌کنند و از هر جهت موقعیت برای اتصال

انسان آماده است؛ لذا انسان باید بلند شود و با نماز

خواندن ارتباط برقرار کند و آنچه را امام صادق

علیه‌السّلام می‌فرمایند به‌کار ببندند و در روز مطالب

شب گذشته را در اجتماع پیاده کند؛ این اقدام عملی

---

<sup>۱</sup> ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۸۰؛ آیین رستگاری، ص ۴۲.

مانند همان تشریح برای درس‌های تئوری است.

خلاصه آنکه سالک باید در مرتبه اول معنای

«یا ودود» و معنای توحید و ظلم بر نفس و جهل را

در فقره (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ

الظَّالِمِينَ)<sup>۱</sup> بفهمد، و در مرتبه بعد به این اذکار در

شب اشتغال داشته باشد و سپس حالاتی را که در

شب برای او به صورت ابهام و جرقه پیدا می‌شود، در

روز و در ارتباط با خود، خانواده، اجتماع، رفیق و

شریک پیاده کند؛ این مسئله مهم است.

**تفاوت علامه طهرانی با بسیاری از شاگردان**

**آیه‌الله انصاری در اجرای عملی حقیقت اذکار**

**الهی**

بنده چهارساله بودم که مرحوم آقای انصاری

رضوان الله علیه از همدان به طهران می‌آمدند و به

---

<sup>۱</sup> سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷. اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۳۹:

«هیچ معبود و مؤثری در عالم وجود جز ذات اقدس تو نیست؛ تو منزهی از هر حمد و ثنا و سپاس ما، و از هر فکر و خیال و وهم و ادراک ما نسبت به ذات ذوالجلال خود، (و ما تو را با افکار خود و نیات ناقصه و عقل ضعیف و سعه و جودی محدود خود طلب می‌کنیم، و تو بالاتر و برتر از وهم و خیال ما هستی) به درستی که من از زیان کارانم و بر نفس خود با این افکار و کردار ظالم می‌باشم.»

منزل یکی از دامادهایشان می‌رفتند. به یاد دارم که

شب‌ها

شاگردان ایشان می‌آمدند و دعای جوشن

می‌خواندند و همه باهم

«سُبْحَانَكَ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْغَوْثَ الْغَوْثَ

خَلَّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ»

می‌گفتند؛ اما آیا این مطالب، تبعیت و دنبال

کردن و پیاده کردنی را نمی‌طلبد و صرفاً ورد زبان

است؟!!

اختلاف مشی مرحوم والد با اقرباء و رفقای

بعد از مرحوم آقای انصاری این بود که ایشان مطالبی

را که از اساتید خود می‌شنیدند در اجتماع پیاده

می‌کردند؛ اما دیگران نفس خود را به‌صرف ورد

لسانی و ذکر بزرگان و شعر خواندن عادت داده

بودند و دل خود را به خواندن شعر حافظ و دعای

جوشن در شب‌ها خوش کرده بودند.<sup>۲</sup>

**بی‌ثمری اذکار الهی در صورت عمل نکردن به**

**حقیقت آن**

دعای جوشن دعای کمی نیست؛ دعای

---

<sup>۱</sup> المصباح (کفعمی) ص ۲۴۷.

<sup>۲</sup> رجوع شود به روح مجرد، ص ۴۳.

جوشن حدیث قدسی و کلام پروردگار به صورت غیرقرآن است که بر نفس پیغمبر نازل شده است.<sup>۱</sup> کسی که این دعا را می‌خواند، هزارویک اسم و صفت و علامت از اسامی و اوصاف پروردگار را بیان کرده و معنایش این است که خود را در تحت پوشش این صفات درآورده است؛ اما صرفاً با ذکر مدام فقرات این دعا کاری انجام نمی‌شود و چنین افرادی در همین حد می‌مانند؛ اگر صد سال هر شب ذکر بگویند و روز در بازار، مطب، کارگاه، دکان و درس و بحث طلبگی، آن ذکر شب را پیاده نکنند، هیچ ارزشی بر آن مترتب نمی‌شود.

## لزوم تمرین و ممارست در امور مادی و معنوی

مسئله لزوم تمرین نفس اختصاص به راه خدا ندارد؛ انسان در تعقیب هر مسئله‌ای از مسائل دنیوی، به غیر از تمرین نمی‌تواند به هدف خود برسد؛ تمرین موجب به فعلیت رسیدن استعدادها می‌شود.

## وجه نیاز پیامبران به اسماء و اذکار الهی

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به مَهَج الدَّعَوَات، ص ۲۲۷.



بعضی تصور می‌کنند که سیروسلوک و حرکت در طریق الهی، به جهت نزول انسان در دنیا و تعلق پیدا کردن به آن است و چون پرده غفلت سراسر وجود انسان را فراگرفته است، این حجاب‌ها موجب شده که بین او و محبوب فاصله بیفتد، و لذا برای طی این فاصله باید مجاهده و مراقبه کند و آن اسماء و صفات الهی را مدّ نظر قرار دهد و برطبق آن عمل نماید. این مطلب صحیح است و جای بحث دارد، ولی مسئله تمام نیست.

اسماء و صفات الهی که به صورت منبسط و مفصل و خروج از اجمال، در این دنیا و عوالم مافوق دنیا کار انجام می‌دهند، عبارت‌اند از آثاری که از ذات الهی در مقام اطلاق نه در مقام محدودیت تراوش یافته و منبعث گردیده‌اند.

معنای عالم بودن خداوند متعال آن است که علم او در مقام اطلاق است نه در مقام محدودیت و هیچ‌کس حتی رسول اکرم نمی‌تواند به علم او برسد؛ معنای قادر بودن خداوند آن است که قدرت او در مقام اطلاق است و هیچ‌کس حتی وجود مقدس ائمه



عليهم السّلام نمی تواند به منتهای آن قدرت که اثر و زاییده ذات است برسد.

مسئله ولایت، اثری از اثرات ذات است که بر نفس ائمه عليهم السّلام حاکم و غالب است، ولی صحبت در این است که اگر این مظهریت در قالب تعین بیاید با آن اطلاق منافات خواهد داشت؛ لذا پیغمبر اکرم نیز با آن مقام و عظمت که جمیع عوالم در تکوین منبعث از نفس مبارک او و در تحت اراده اوست، تا آخر عمر عرضه می دارد:

«رَبِّ زِدْنِي فَيْكَ تَحِيْرًا»<sup>۱</sup>

ای پروردگار من تحیر مرا در خودت بیشتر

فرما!!

معنای کلام نبوی

«رَبِّ زِدْنِي فَيْكَ تَحِيْرًا»

معنای

«رَبِّ زِدْنِي فَيْكَ تَحِيْرًا»

---

<sup>۱</sup> فتوحات مکّیه، ج ۱، ص ۲۷۱ و ۲۷۲؛ ج ۲، ص ۵۴۵؛ فصوص الحکم، ص ۷۳؛ مرصادالعباد، ص ۳۲۶؛ شرح الاسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری، ص ۵۳۵.

آن است که پروردگارا، علم مرا به خودت

زیاد

کن؛ زیرا تا هنگامی که انسان به موضوعی علم و معرفت و شناخت پیدا نکند و بر خصوصیات آن اطلاع پیدا ننماید، تحیر پیدا نمی‌کند و با یک دید عادی از مسئله می‌گذرد. اگر برلیان ارزشمندی را به دست یک طفل بدهند، چون معرفت ندارد، با آن شروع به بازی می‌کند؛ اما اگر همین برلیان را به دست یک جواهرشناس متخصص و دنیادیده و مجرب بدهند، متحیر خواهد شد.

ما چیزی ادراک نمی‌کنیم تا تحیر پیدا کنیم و

«رَبِّ زِدْنِي فَيْكَ تَحِيْرًا»

بگوییم؛ پیغمبر است که به حقیقت علم پروردگار رسیده، و از وجود اطلاقی و لانتهایی خداوند اطلاع پیدا کرده است.

من باب مثال ممکن است بنده فقط نسبت به آرد و شکر موجود در این شیرینی اطلاع داشته باشم، اما شخص دیگری که اطلاع بیشتری دارد، به نهایت مواد موجود در آن رسیده باشد؛ حال اگر پیغمبر مانند فردی که به تمام محتویات یک شیء اطلاع دارد به همه مراتب علم پروردگار رسیده باشد، دیگر

«زَدنی»

معنایی نخواهد داشت.

## حکایتی پیرامون زبردستی کمال‌الملک در

### نقاشی

در احوال کمال‌الملک که تابلوهای بسیار معروفی دارد و شاید بتوان گفت نقاش بی‌نظیری بوده است چنین نقل می‌کنند:

روزی کمال‌الملک چند تابلو از تابلوهای خود را به کتابخانه ملی تقدیم می‌کند و مسئول کتابخانه در قبال یکی از این تابلوها مبلغی را برای او می‌فرستد. کمال‌الملک از این مسئله برآشفته می‌شود و آن مبلغ را برمی‌گرداند و به آن افراد می‌گوید: «اگر می‌خواهند قیمت تابلوی مرا بدهند، مانند یکی از تابلوهای مرا بیاورند تا هر مبلغی را که در روی زمین پیشنهاد کردند، من به آنها پردازم!»

بعد یکی از آن تابلوها و یک استوانه تقریباً شصت هفتاد سانتی‌متری را که از مقوا درست کرده بود، می‌آورد و می‌گوید: «وقتی به این تابلوی نقاشی

نگاه می‌کنید، سرسری نگاه نکنید! حال آن استوانه را  
در زوایای این تابلو بگذارید و

با یک چشم نگاه کنید تا زبردستی و هنر

نقاش را بفهمید و تشخیص دهید.»

وقتی که آنها به آن طریق نگاه می‌کنند، متوجه

می‌شوند که چه بسیار ریزه‌کاری‌های عجیبی که در

نظره اول از چشم آنان مخفی بوده و فقط کسی که

خود اهل نقاشی باشد، می‌تواند آنها را تشخیص دهد

و بفهمد!

**سرّ احتیاج امام علیه السّلام در معرفت به**

**حقیقت اذکار**

اینجاست که متوجه می‌شویم چرا امام صادق

علیه السّلام به عنوان بصری می‌فرماید: «من در ساعاتی

از شبانه‌روز به ذکر و ورد مشغول هستم.» معنایی که

امام علیه السّلام از کلمه «لا إله إلا الله» می‌فهمد،

هیچ‌گاه به ذهن ما نخواهد رسید. امام علیه السّلام

همیشه خود را برای استجلاب فیض پروردگار محتاج

می‌بیند و اگر خود را از این معنی مستغنی می‌دانست

«لا إله إلا الله» نمی‌گفت.

**ضرورت تمرین و مراقبه در سیروسلوک**

علی‌کلّ حال برای رسیدن به این مسئله نیاز به

تمرین است؛ تمرین در عبادت، صدق، ارتباط صحیح با خلق خدا و خانواده، درستکاری و پیاده کردن آنچه مدنظر اسلام و اولیاء است در عالم خارج.

یکی از شرایط مهمّ برای این طریق، مراقبه است. معنی مراقبه آن است که سالک مطالبی را که یاد گرفته است در روز به کار گیرد.

روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز \*\*\*

دلِ چون آینه در زنگِ ظلام اندازد<sup>۱</sup>

انسان باید شب بلند شود و در روز هنر آن شب

را برای خود کسب کند؛ اما اگر انسان به نهمازی که تنها

برای رفع تکلیف خوانده می شود بسنده کند و بعد

زندگی خود را به همین کیفیت متعارفی که می گویند

«معلوم نیست چه خواهد شد» بگذراند، باید بگوییم که

«و إِلَّا فَالْغَرَامُ لَهُ أَهْلٌ»<sup>۲</sup>؛ خداوند عده دیگری را دارد که

---

<sup>۱</sup> دیوان حافظ، غزل ۱۵۰.

<sup>۲</sup> دیوان ابن فارض، ص ۱۶۲. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۰۶:

« و إِنْ شِئْتَ أَنْ تَحْيَا سَعِيدًا فَمُتْ بِشَهِيدًا، وَ إِلَّا

فَالْغَرَامُ لَهُ أَهْلٌ فَمَنْ لَمْ يَمُتْ فِي حَبِّهِ لَمْ يَعِشْ بِهِ وَ

مطالب عمل کنند و به سرچشمه هستی

برسند.

## حکایتی از میزان اهتمام عمادالکتاب در تمرین

### خط

ما سابقاً در خدمت خطاط معروف، مرحوم

سید حسین میرخانی تعلیم خط می گرفتیم. ایشان که

خطاط بسیار معروفی بود و به اعتقاد بنده از میرعماد

بہتر خط می نوشت، در قسمت پایین خیابان سعدی

دارالکتابه‌ای داشت که خطاطها نیز در آنجا رفت و آمد

داشتند؛ ما هر هفته سه جلسه و هر جلسه تقریباً دو

الی سه ساعت به آن دارالکتابه می رفتیم؛ ایشان از هر

دری و هرجایی با ما صحبت می کرد و یک ربع آخر

---

## دُونَ اجْتِنَاءِ النَّحْلِ مَا جَنَّتِ النَّحْلُ<sup>۱</sup>

”اگر می خواهی که به حیات ابدی و سعادت سرمدی نائل شوی، باید در

راه محبوب و معشوق خود را فدا کنی و از هستی خود بگذری و خود را

محو و نابود سازی و هستی را به اصل خود ارجاع دهی؛ درغیراین صورت

افراد دیگری هستند که عشق محبوب و حبّ او را برای خود برگزیده‌اند.

پس کسی که در راه محبوب فانی نشود و جانش را نثار نکند، به حیات و

زندگی جاودان نرسیده است؛ و کسی که به دنبال استحصال و دستیابی به

عسل خالص و ناب می باشد، تحمل و توقع نیش زنبور را هم خواهد داشت

و بر او سخت و گران نخواهد آمد.“



را به ما سرمشق می داد.

برادران میرخانی (سید حسین برادر بزرگ‌تر و سید حسن برادر کوچک‌تر) هر دو خطاط بودند. دارالکتابه سید حسن روبروی مسجد سپهسالار سرچشمه در طبقه بالا قرار داشت و به یاد دارم که مرحوم آقا برای چاپ اعلانات مسجد قائم به سید حسن مراجعه می کردند و او آنها را می نوشت. الآن بسیاری از نسخ خطی ایشان راجع به سوم شعبان، نیمه شعبان و عید غدیر در نزد بنده موجود است. خطّ این دو برادر نیز تقریباً در یک رتبه بود، اما سید حسین در تربیت شاگرد بسیار استادتر بود.

روزی مرحوم سید حسین میرخانی که مرد پخته‌ای بود و در رشته خود مطالبی داشت، راجع به اینکه انسان باید اهتمام داشته باشد و بدون اهتمام به جایی نمی رسد صحبت می کرد و می گفت:

پدر من سید مرتضی حسینی نیز خطاط معروفی بود. ایشان راجع به «اهتمام» این داستان را از استادش عمادالکتاب<sup>۱</sup> برای من نقل می‌کرد و می‌گفت:

«روز چهارشنبه‌ای بود که نزد استادم عمادالکتاب رفتم؛ سرمشق‌هایی را نوشت و به من گفتم: "این مشق‌ها را تمرین کن و روز شنبه بیاور." من نیز در روز پنج‌شنبه و جمعه با دقت فراوان دو صفحه‌ای نوشتم و به خیال اینکه زحمت زیادی کشیده‌ام، روز شنبه تقریباً ساعت نه به دارالکتابه عمادالکتاب رفتم.

وقتی رسیدم، دیدم که ایشان چند نوع قلم روی میز گذاشته و مقدار زیادی ورق از خطهای مختلف سیاه‌مشق کرده و هنوز مشغول نوشتن است؛ سلام کردم و نشستم.

گفتم: "مشقت را ببینم!" من هم دو صفحه را نشان دادم.

---

<sup>۱</sup> عمادالکتاب همان کسی است که کتیبه‌های مأذنه و گلدسته‌های مسجد سپهسالار را نوشته است.

نگاهی کرد و آن را انداخت و گفت: "از روز

چهارشنبه تا شنبه فقط دو صفحه نوشته‌ای؟! این

مقدار کاغذی که روی هم انباشته شده مربوط به

ساعت هشت تا نه صبح است که من اینجا آمده‌ام!

من این گونه عمل کرده‌ام که عمادالکتاب شده‌ام!"

**حکایتی از خطاط شهیر، مرحوم سید حسین**

**میرخانی پیرامون تأثیر ممارست**

مرحوم سید حسین میرخانی برخی

نوشته‌های شاگردان خود<sup>۱</sup> را به درودیوار دارالکتابه

نصب کرده بود. می‌توان گفت که بهترین و مبرزترین

شاگردان ایشان که الآن نیز حیات دارد و خداوند

توفیقش دهد، خطاط معروف جناب آقای امیرخانی

است؛ از ایشان در آنجا این یک نمونه خط وجود

داشت: «در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست.»<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> شاگردان ایشان نیز معروف‌اند و ما در آن موقع با یکدیگر سلام و علیک داشتیم.

<sup>۲</sup> دیوان حافظ، غزل ۸۰:

هر دم که دل به عشق دهی خوش دمی بود در کار

خیر حاجت هیچ استخاره نیست

روزی مرحوم میرخانی این خط را همراه با نمونه خط خودش از همین عبارت آورد و به بنده نشان داد و گفت: «بین فرق بین این دو خط در چیست؟» نگاهی کردم و گفتم: «گرچه این دو خط با یکدیگر تفاوتی ندارند، ولی به نظر می‌رسد که خط شما یک ملاحظت و پختگی خاصی دارد.»

ایشان در پاسخ گفت:

می‌خواستم همین نکته را به تو بگویم. این ملاحظت و پختگی، حاصل سی سال کار است! اگر او هم سی سال تلاش کند، خطش همین پختگی را خواهد داشت که تو تشخیص دادی!

غرض از ذکر این حکایت این بود که انسان می‌تواند با ممارست، آن اسماء و صفات الهی را در نفس خود محقق کند و به کمال برسد.

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر \*\*\* ما

همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم<sup>۱</sup>

مطالبی به ذهن می‌آید و ما فقط یک گوینده

هستیم! امیدواریم که خداوند توفیق عمل و به‌کار

---

<sup>۱</sup> گلستان سعدی، دیباچه.

بستن دستوراتی را که بزرگان به آنها عمل کردند و نتیجه گرفتند، به ما عنایت کند؛ آنها نخواستند ما را گول بزنند و واقعیت را در اختیار ما قرار دادند.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ خداوند عمر و حیات دنیوی ما را آن‌طور که مورد رضای خود اوست، در وصول استعدادها به فعلیت تقدیر بفرماید! و ما را در دنیا از زیارت اهل بیت علیهم السّلام و در آخرت از شفاعتشان محروم نفرماید!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ